تهیه کننده: عقیل رضانسب

www.talabagi.blog.ir

طلبگی یعنی پا به رکابی

https://telegram.me/talabagi

احکام قضاء

- **معنای قضاء**
  - لغوی
    - حکم بین خصمین
      - وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ المائدة: ۴۲
        - مراد از قضاء در این کتاب این معنا است
    - امر
      - فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ الأحزاب: ۲۳
    - اداء
      - قضى الغريم دينه، أى أدّاه
    - انجام عباداتی که در وقت انجام نشده در خارج وقت
- **قضاوت واجب کفائی است برای کسانی که صلاحیت آن را دارند**
  - در زمان حضور امام قضاوت وظیفه امام معصوم یا نائب او است که نصب کرده است
    - بر امام لازم است که برای مناطق قاضی نصب بکند و هر کسی را که امام مشخص کرد واجب عینی است که قبول بکند و اگر تعیین نکرد و فقط گفت کسانی که شرایط دارند واجب کفائی می شود
    - اگر کسی صلاحیت قضاوت را نداشته باشد الا یک نفر بر او واجب عینی می شود
    - در اینکه تعدد افراد باشد آیا مستحب است قیام به قضاوت دو قول است که اجود آنها استحباب در زمانی است به خودش اعتماد دارد که می تواند به این وظیفه قیام بکند
  - در زمان غیبت امام فقیهی که جامع شرایط قضاوت باشد
    - اجماعی
      - بلوغ
      - عقل
      - ذکورت
      - ایمان
      - عدالت
      - حلال زاده بودن
    - قدرت نوشتن
    - حریت
    - بینائی
    - نطق قوی
    - حافظه قوی
    - اجتهاد در احکام شرعی و اصول شرعی
      - اجتهاد به معرفت مقدمات ششگانه محقق می شود و اصول اربعه
        - علم کلام
          - به مقداری که خدا را بشناسد و آنچه لازمه خدا است از صفات سلبی و ثبوتی و عدل و حکمت
          - نبوت نبی و عصمت او و امامت ائمه را بشناسد
            - تا وثوق به خبر آن ها پیدا بکند و خبرشان برایش حجت بشود
              - و همه این ها را با دلیل تفصیلی بداند
              - و زیادت بر این ها برای اجتهاد شرط نیست و جواب شبهات و مباحث متکلمین را نیاز نیست هر چند که از جهت دیگری واجب کفائی بر او باشد
              - به همین دلیل جماعتی از محققین گفتند که کلام شرط در تفقه نیست زیرا که این وظیفه همه مکلفین است
        - علم اصول
          - آن مقداری که ادله احکام را بشناسد
        - نحو / تصریف
          - به مقداری که آنچه که معنا با آن مختلف می شود را بشناسد
            - تا مراد خطاب را بشناسد و نیازی به وجه تام در نحو و صرف نیست بلکه حد وسط و یا پایین را بگیرد
        - لغت عرب
          - به مقداری که بتواند کلام الله و رسولش و ائمه را بداند یا به حفظ یا رجوع به کتاب لغت صحیح
        - شرایط ادله
          - منطق
            - به میزانی که قیاس اقترانی و استثنائی و مبادی مباحث منطق را بداند
        - اصول اربعه
          - کتاب
            - به مقداری که آیات الاحکام را بشناسد
              - حدود ۵۰۰ آیه است
                - یا حفظشان بکند
                - یا مقتضای آن ها را بفهمد برای اینکه وقتی خواست به آن ها مراجعه بکند
                - باید ناسخ و منسوخ آیات را بشناسد
                  - ولو به وسیله رجوع یک منبعی که مشتمل بر آن ها است
          - سنت
            - جمیع آن روایاتی که مربوط به احکام است را بداند
              - ولو این روایت در یک منبع تصحیح شده باشد که از راویان عادلی از اهل بیت نقل شده باشد
              - روایت صحیح و حسن و موثق و ضعیف و موقوف و مرسل و متواتر و آحاد را بشناسد
              - احکام احادیث مثل تعارض و ... در اصول فقه وارد می شود
          - اجماع
            - بشناسد که آنچه که می خواهد فتوا بدهد مخالف اجماع نباشد یا موافقی در متقدمین در آن پیدا بکند یا ظن پیدا بکند که این یک چیزی جدیدی است که سابقی ها در آن فتوا ندادند
              - لازم نیست که همه مسائلی که فقها اجماع پیدا کردند یا اختلاف دارند را بشناسد
          - عقل
            - مثل استصحاب و برائت اصلیه و ... که در اصول داخل می شوند
        - البته در همه این ها شرط است که قوه رد فرع بر اصل و استنباط را داشته باشد
          - و این کار تطبیقی که نیازمند تمرین است عمده و مهم است
          - و البته این یک قوه ای است که باید خداوند بر وفق حکمتش به هر کس خواست بدهد و البته کثرت مجاهدت و ممارست برای اهلش تأثیر زیادی در تحصیل این قوه دارد
            - وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ العنکبوت ۶۹
    - و إذا تحقق المفتی بهذا الوصف وجب على الناس الترافع إليه، و قبول قوله، و التزام حكمه
      - ادله شرعی بر قاضی قرار دادن فقیه جامع الشرایط
        - لأنه منصوب من الإمام علیه السلام علی العموم
          - انظروا إلى رجل منكم قد روى حديثنا، و عرف أحكامنا فاجعلوه قاضيا فإني قد جعلته قاضيا فتحاكموا إليه الكافى ج ۷ ص ۴۱۲
          - فارضوا به حكما، فإني قد جعلته عليكم حاكما فإذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه، فإنما بحكم الله استخف، و علينا رد، و الراد علينا راد على الله، و هو على حد الشرك بالله عز و جل
- **کسی که از فقیه جامع شرایط به قضات جور رجوع کرده است گناه کار است و بلکه فاسق است به دلیل اینکه گناه کبیره است به دلیل تأکیدی که در روایت در حد شرک برده است**
- **راه اثبات ولایت قاضی منصوب از طرف امام**
  - شیاع
    - و هو إخبار جماعة به يغلب على الظن صدقهم
  - شهادت عدلین
    - با شهادت یک نفر عادل یا اینکه خود شخص بگوید (ولو قرائنی وجود داشته باشد) ولایت قاضی ثابت نمی شود
    - با دست نوشته هم ثابت نمی شود
      - چون در گذشته در دست نوشته خیلی تحریف صورت می گرفته است
- **شروط قاضی منصوب از طرف امام**
  - کمال
    - بلوغ
    - عقل
    - حلال زاده بودن
  - عدالت
    - ایمان هم در آن داخل می شود
  - داشتن اهلیت افتاء
  - مرد باشد
  - اهل نوشتن باشد
    - زیرا که ضبط بدون کتابت برای غیر نبی مشکل است
  - بینائی
    - تا بتواند طرفین دعوا را بشناسد و این کار در غیر نبی تعذر دارد
  - قیل: این دو شرط نیست زیرا که اولی در مورد پیامبر اسلام منتفی بود و دومی در مورد جناب شعیب زیرا که امکان ضبط بدون این دو به وسیله حفظ و شهادت شهود وجود دارد
  - شرایطی که شهید ثانی اضافه می کند
    - غلبه حفظ
    - لال نباشد
    - حریت
      - در این شرط اختلاف نظر وجود دارد
    - این ها را شهید اول ذکر نکرد
      - شاید غلبه حفظ در شرط کمال داخل باشد
      - شاید هم حریت را هم قائل نبوده است البته در کتاب دروس به حریت تصریح کرده است
      - ولی لال نبودن را نمی شود کاری کرد و باید ذکر می کرد چون اگر این را می برد در کمال باید بصر و کتابت و غیره را ذکر نمی کرد که بگوییم همه در کمال نهفته است
- **قاضی تحکیم**
  - همه این شرایط باید باشد مگر در قاضی تحکیم
    - قاضی تحکیم کسی است که در زمان حضور امام با وجود نصب قاضی از طرف امام دو طرف دعوا راضی هستند که نزد کس دیگری بروند که بین آن ها قضاوت بکند
      - مقتضی عبارت این است که شروط گفته شده در قاضی منصوب از طرف امام را نداشته باشد ولی در واقع این قاضی فقط نصب از طرف امام را ندارد و باید تمام شرایط را داشته باشد
        - اختلاف فقط در کتابت و بصر و لال نبودن است
        - البته شهید اول در دروس می فرماید که شرایط قاضی تحکیم همان شرایط قاضی منصوب است و محقق در شرایع و علامه در کتبش و فخر المحققین در شرح نیز همین نظر را دارند
        - اشکال: نصب از طرف امام که در شروط نبود که بخواهد استثناء بشود
          - پاسخ: از همان اول گفته که قضاوت وظیفه امام یا نائب او است
        - با وجود بُعد و احتمال بعید می توان گفت که آنچه از شروط مذکور استثناء می شود بصر و کتابت باشد که مصنف در اینجا معتبر ندانسته است
          - زیرا که حکم قاضی تحکیم در یک واقعه یا در وقایع خاص است که ضبط آن بدون بصر و کتابت وجود دارد یا ضبط واقعه بر او واجب نیست زیرا که او قاضی است که ناشی از رضایت دو طرف دعوا است و هر کدام از طرفین که بخواهد ضبط بکند می تواند شاهد بگیرد؛ با وجود اینکه این دو شرط در قاضی مطلق هم اختلاف نظر بین فقها هست که این شرط ها باشد یا نه اینجا اولی است که بگوییم این دو شرط نباشد
        - اما در مرد بودن احدی در آن خلافی را نقل کرده است و بعید است که در قاضی تحکیم ذکوریت شرط نباشد ولو محتمل است
      - در زمان غیبت قاضی تحکیم تصور ندارد زیرا که در قاضی تحکیم شرط اجتهاد بود در زمان حضور امام و در زمان غیبت این مجتهد قاضی هست با نصب عام و نه به تحکیم و اگر مجتهد نباشد دیگر قاضی نیست نه به تحکیم و نه به نصب
      - اگر کسانی قاضی تحکیم قرار دادند بعد از حکم کردن اختلاف نظر هست که رضایت بعد از حکم هم شرط است یا نه که اجود آن ها این است که رضایت هر دو شرط نیست
- **ارتزاق قاضی از بیت المال**
  - جایز است که قاضی در هنگام حاجت از بیت المال ارتزاق بکند
    - به دلیل عدم مال
    - یا عدم دسترسی به اموالش
    - خواه که قضاوت بر او واجب عینی باشد یا واجب کفائی
    - زیرا که بیت المال برای مصالح آماده شده و قضاوت از اعظم مصالح است
  - قیل
    - در زمانی که بر او واجب عینی می شود جایز نیست زیرا که بر او واجب است
      - جواب
        - چیزی که منع شده اجرت گرفتن است یعنی معین بکند که این مقدار پول می گیریم نه ارتزاق که ارتزاق استفاده به میزان نیاز است
          - چه در قالب جعاله و چه در قالب اجاره پول بگیرد جایز نیست و جایز نیست از شخص دیگری هم بگیرد زیرا که در معنای رشوه خواهد شد
            - در اجاره ثمن و مثمن باید مشخص باشد ولی در جعاله لازم نیست معلوم باشد
            - جعاله
              - می گوید هر کسی عبد من را پیدا بکند یک چیزی به او می دهم
  - کسانی که می توانند از بیت المال ارتزاق بکنند
    - مؤذن
    - تقسیم کننده اموال
      - کسی که بیت المال را تقسیم می کند
    - کاتب
      - کاتب امام
      - ضبط بیت المال
      - ...
    - معلم قرآن و ادب
      - مثل ادب عربی
      - علم اخلاق
      - ...
    - صاحب دیوان
      - کسی که ضبط قضات و جند و ارزاق آن ها دستش است
    - والی بیت المال
      - کسی که بیت المال را حفظ و ضبط می کند و به میزانی که امر می شود به دیگران عطا می کند
    - البته منحصر به این ها نیست
      - بلکه مصرف آن در مصالح دیگری که مصالح اسلام است نیز جایز است
- **آنچه بر قاضی واجب است**
  - تسویه بین خصمین
    - در گفتگو
    - سلام کردن و جواب سلام دادن
    - نگاه به آن ها
    - انواع اکرام دیگر
      - اجازه ورود دادن
      - قیام
      - محل نشستن
      - خوش رو بودن
    - سکوت برای شنیدن کلام آن ها
    - انصاف
      - مراد پذیرفتن عذر در چیزی که اگر عذرخواهی بکند کفایت می کند
    - تا اینجا مشهور بود
      - سلار و علامه حلی گفتند که تسویه مستحب است زیرا که مستند وجوب ضعیف است
    - تسویه زمانی است که هر دو مسلمان یا هر دو کافر باشند ولی اگر یکی مسلمان باشد و دیگری کافر باشد مسلمان را بر کافر ترفیع بدهد
      - رفع صوری
        - قرب به قاضی
      - رفع معنوی
        - در سمت راستش بنشاند
          - کما اینکه امیرالمؤمنین در خصومتی که با یهودی داشت جنب قاضی نشست
        - یا مسلمان بنشیند و کافر ایستاده باشد
    - تسویه در میل قلبی واجب نیست مطلقا
      - البته مستحب است، در زمانی که ممکن باشد
  - کسی که ابتدا شروع به طرح دعوا کرد واجب است که ابتدا حرف او شنیده بشود
    - اگر دیگری بگوید من مدعی بودم به او التفات نمی شود تا طرح دعوای اولی تمام بشود
    - اگر هر دو با هم شروع کردند حرف کسی که سمت راست دیگری نشسته شنیده می شود یعنی سمت چپ قاضی
      - به دلیل روایت محمد ابن مسلم از امام باقر علیه السلام
        - قال: قضى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أن يقدّم صاحب اليمين في المجلس بالكلام. (الوسائل: ج ۱۸ ص ۱۶۰ ب من أبواب آداب القاضي ح ۲ ۵
      - قیل
        - قرعه می اندازیم؛ زیرا که قرعه در جاهای مشکل وارد شده است و اینجا هم از جاهای مشکل است
    - اگر هر دو خصم ساکت بودند قاضی هم باید ساکت باشد و اگر خواست می تواند بگوید مدعی شروع به تکلم بکند یا امر کند که حرف بزنید؛ ولی مکروه است که یکی را صدا بزند و بگوید شما شروع بکن
- **آنچه بر قاضی حرام است**
  - رشوه
    - مالی است که قاضی می گیرد که حکم بکند یا راهنمایی به حکم بکند
      - در حرمت رشوه اجماع مسلمین است و در روایت از امام باقر هست که کفر بالله و رسولش است
      - همانطور بر گیرنده حرام است بر دهنده حرام است زیرا کمک بر اثم و عدوان است
        - مگر اینکه تحصیل حقش متوقف بر رشوه دادن باشد و در این حالت فقط بر گیرنده حرام است
      - رشوه گیرنده ضامن مال است و حق تصرف در آن ندارد و باید اگر مال موجود است آن را پس بدهد و اگر تلف شده مثل یا قیمتش را پس بدهد
  - تلقین دلیل به یکی از طرفین دعوا
    - یعنی به یکی از طرفین دعوا بگوید که وقتی آمدی اینطوری دعوی بکن
    - یا اینکه چیزی به او یاد بدهد که بر خصمش پیروز بشود
- **آنچه بر قاضی مستحب است**
  - قبل از حکم مستحب است که طرفین را ترغیب به صلح بکند و اگر حکم بر او مشتبه شد باید صبر کند تا روشن شود
    - اگر بعد از دعوی مدعی حکم روشن بود لازم است قضاوت کردن زمانی که کسی که به نفعش حکم می شود درخواست حکم بکند
      - ،و با عناوینی مثل حکمت، أو قضيت أو أنفذت، أو مضيت، أو ألزمت باید حکم کند و عبارت زیر کفایت نمی کند ثبت عندي، أو أن دعواک ثابتة
        - و در عبارات أخرج إليه من حقه، أو أمره بأخذه العين، أو التصرف فيها اختلاف نظر است که علامه این را قبول کرده ولی مصنف متوقف شده
- **آنچه بر قاضی مکروه است**
  - اینکه شفاعت بکند که مستحق حقش را نگیرد یا از مدعی بخواهد که دعوایش را باطل بکند مکروه است
  - مکروه است که موقع قضاوت نگهبان بگذارد
    - به دلیل نهی نبی از آن
  - مکروه است که در حال چرت یا هم و غمی یا غضب یا گرسنگی یا سیری مفرط یا دستشویی داشتن یا درد داشتن قضاوت کند
    - البته قضاوت در حال این ها نافذ است